

برای آنکه بحران مالی کنونی آمریکا و غرب را که در اثر اعطای ۸ تریلیون دلار وام مسکن در دنیای سرمایه داری بوجود آمده، درست درک کنیم، اولین اصلی را که باید مطمئن نظر داشته باشیم، آن است که علم را بر باد ندهیم، یعنی همان اشتباهی را که اصحاب کلیسا در قرون وسطی مرتکب شدند و بین مسیحیت و فتوایدیسم پیوندی ناگستنی برقرار ساختند و در نتیجه مسیحیت را بر باد دادند، به همین روش نباید میان علم اقتصاد و سرمایه داری موجود که سوار بر توسن بازار است، گرهی از نوع پیوندی که مسیحیت و فتوایدیسم را بهم پیوسته بود، برقرار ساخت.

زیرا علم اقتصاد مثل هر علمی ابزار شناختن است و عالم اقتصاد کسی است که با مفاهیم و روش های تحلیل اقتصادی بحران مالی فعلی را مورد بررسی قرار دهد و پیوند علم اقتصاد

و سرمایه داری را در حد و اندازه ای لازم شمارد که به درک بهتر اقتصاد سرمایه داری منجر شود. اگر نه علم اقتصاد همانقدر آسیب پذیر خواهد بود که سرمایه داری!

اگر از منظر عالم بزرگ علم اقتصاد یعنی آدم اسمیت بحران های مالی را مورد دقت قرار دهیم و بیاد آوریم که او می گفت هیچ جامعه ای که بخش بزرگی از آن تهیدست و بینواست نمی تواند خوشبخت و کامیاب باشد و یا هنگامی که می نوشت: هر کس تا آن زمان که قوانین عدالت را نقض نکرده کاملاً آزاد است که به شیوه خود پی جویی منفعت خویش باشد، چنانچه از این نگاه به سرمایه جهانی شده با کمی تسامح بعنوان سرمایه داری جهانی در کل گیتی نظر شود، یعنی بجای جامعه سرمایه داری، جهان سرمایه داری را مورد خطاب پدر علم اقتصاد بدانیم و با مشاهده تبانی بازار پول (بانک ها و موسسات مالی) و

بازار به اصطلاح سرمایه (بورس اوراق بها دار) که با افول سوسیالیسم سیاسی در دهه ۹۰ قرن گذشته و بی پناهی بی چیزان جهان بویژه با تزلزل در اقتصاد دولت رفاه هر روز عریان و عریانتر می شود، تا آنجا که بازار کالا و کار در مقیاس بین المللی (صادرات و واردات از یک سو و تشدید شکاف میان فقیر و غنی از سوی دیگر) ملعبه خود قرار داده است، به قضاوت نشست، آنگاه می توان درک کرد بحران مالی که اکنون جهان را فرا گرفته، بیش از آنکه لرزه بر اندام علم اقتصاد باشد، سرمایه جهانی شده را که قوانین عدالت را نقض کرده به چالش کشیده است.

از این نگاه بحران مالی کنونی آمریکا که باورش کسبستگی بانک های آیندی مک و لمان برادرزوبیراسنریم شروع شد و دولت آمریکا در اولین اقدام برای جلوگیری از گسترش بحران، دو موسسه مالی و اعتباری بزرگ فانی ما و فردی

لرزه بر اندام سرمایه داری

علی فتاحی *

موسسه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز جامع علوم اجتماعی

مک با ۵ تریلیون دلاری بدهی که وام مسکن نیمی از صاحبخانه‌های آمریکایی را تامین کرده بودند ملی اعلام نمود، همانند بحرانی است که در اثر فاجعه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ با فروریختن برج‌های دوقلو در آمریکا بوقوع پیوست، چراکه اگر در نظر آوریم که جامعه آمریکا بعنوان سرزمینی که میراث‌دار حقوق طبیعی نو (جان لاک) از یک سو و سرمایه‌داری ناب (آدام اسمیت) از سوی دیگر است و بر این اساس همواره در معرض چالش‌های ظریف و نوظهور در حرکت روی خط مرز حقوق طبیعی و الزامات نظام سرمایه‌داری قرار دارد، دانان مکتب انتریشی در توضیح تئوری چرخه‌های تجاری بر آن پای می‌فشارند در دوران ریاست آن گرسپان بر بانک مرکزی آمریکا و یا نظارت ناکافی فدرال رزرو بر موسسات مالی، آنگونه که دولت‌گرایان جدید کینزین‌ها به آن اشاره می‌کنند، چنین بحرانی را ایجاد کرده است، بلکه بیشتر باید شرایطی که موجب کاهش نرخ بهره از

سوی فدرال رزرو از ۶/۵ درصد در سال ۲۰۰۰ تا یک درصد در این اواخر گردید و سبب تسهیل شرایط پرداخت وام مسکن یا همان وام‌های آسان را همزمان با رکورد سال ۲۰۰۱ فراهم نمود، بعنوان تبعات تصمیم اقتصادی برای حل و فصل بحران جهانی ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم بین‌الملل دانست، اما کاهش نرخ بهره که معاضدت بازاری پول به بازار به اصطلاح سرمایه بود در حالی که انتظاری رفت موجب سرمایه‌گذاری افزونتر در بهینه اقتصاد شود، سر از بازار مسکن درآورد و اهداف بانک مرکزی آمریکا که به افزایش تولید در بخش واقعی اقتصاد می‌انديشد، میسر نشد بلکه مشابه اولین فروپاشی مالی در ایالات مستقل آمریکا در سال ۱۷۹۲ که توماس جفرسون با مشاهده آن اظهار داشت: حباب‌های کاغذی یمان ترکیده است، بحرانی عظیم در حوزه مالی بوجود آورد. اگرچه مبارزه با سفته بازی که بعنوان آفت بازارهای مالی شناخته شده است به معنای کاهش شکاف میان فقیر و غنی و جلوگیری از تکاثر ثروت‌های بادآورده تلقی میشود و همچنان که یک تحلیلگر دوره ملکه ویکتوریا می‌نویسد: هروحشت تجاری نابی از خواستگاه مشابهی سرچشمه می‌گیرد که بطور مسلم سفته

بازی است. اما بانک مرکزی آمریکا با نگاه صرفاً اقتصادی از چیزی غافل شد که در قد و اندازه آن نبود که با آن دست و پنجه نرم کند، در واقع مسئولیت کنگره آمریکا بعنوان عالی‌ترین مرجع قانون‌گذاری در رعایت ضرورت‌های اقتصادی خود سامان سرمایه‌داری همزمان با ظرفیت‌سازی‌های بیشتر در حوزه اجتماعی امری بود که همگان را در آمریکا به اشتباه انداخت و از بلای سفته بازی در بازارهای مالی غافل ساخت، بنابراین وقتی طی یکسال گذشته سفته بازی در بازار مسکن امری مقرون به صرفه نشد، دیدیم که سفته‌بازان و میلیاردرهای بازارهای مالی رو به سوی بازار نفت گذاردند و حباب‌های قیمتی را در کالای نفت ایجاد نمودند تا جایی که هر بشکه نفت خام به ۱۴۸ دلار رسید و همینکه بحران مالی ابعاد عمومی گرفت حباب نفت نیز ترکید. در حقیقت علت اساسی بحران در تصمیمات بانک مرکزی آمریکا نبود بلکه اشکال عمده از اینجا آغاز شد که مشکل حقوقی را با ابزار راه حل اقتصادی پی‌گیر شدند. یعنی بجای تامل بیشتر بر ضرورت پذیرش حقوق جدید بین‌الملل در عرصه جهانی که لیبرال دمکراسی آنرا پی‌می‌گیرد ولی در عین حال شرایط جهانی بر آمده از جنگ سرد.



آمادگی پذیرش آنرا نداشت چنانکه در افغانستان و عراق شاهد آن بوده ایم برای جلب حمایت سیاسی افشار فرودست آمریکا در مبارزه علیه تروریسم، وام مسکن سهل و خانه دار شدن را دمکرات ها رسماً و جمهوری خواهان تلویحا دنبال کردند.

لذا مسکن بعنوان حقی طبیعی از یک سو و ایجاد رونق در اقتصاد وحشت زده بعد از ۱۱ سپتامبر از سوی دیگر بکلی مردان سیاسی و قانون گذار امریکایی را از مسئولیت جهانی خود بخاطر حجم عظیم اقتصاد امریکا در جهان غافلگیر ساخت. آنها وال استریت و بورس نیویورک و بورس نزدک را که با ایجاد حباب قیمت به همه مردمان کره زمین گران می فروشد و نظام عرضه و تقاضای بازار را بهم می ریزند به حال خود وا گذاشتند و فقط به قوانین مالی ملی تاکید ورزیدند، حال آنکه ما دمی که مالیه، بین المللی می شود ولی قوانین آن ملی باقی می ماند چنین بحران هایی اجتناب ناپذیر است (فرد برگستن). اما با وجود این نقص از کنگره به تنهایی نیست بلکه مشکل از درس نگرفتن از بحران های مالی متعدد در نظام سرمایه داری از ۱۷۹۲ به این سواست که خصوصاً در آلمان قرن ۱۹ ازادگاه پرورش شد سرمایه داری ترین نظریه شد که مارکس آنرا پی افکند و تا همین اواخر قرن بیستم به حیات خود ادامه داد.

اگر چه رشد و شکوفایی بازار سرمایه (بورس اوراق بهادار) در انگلستان و آمریکا تمایز و تفاوت اصلی بود که بازارهای مالی اروپا بویژه آلمان از آن

برخوردار نبودند و دخالت مستمر بانکداری آلمانی در بازار سرمایه که به بانکداری جامع مشهور است، انحصارات مالی را در آلمان شکل داد و مارکس فرزند خلف بازار مالی باید تلقی شود. اما نباید فراموش کرد که انحصارات مالی همان چیزی است که جامعه سرمایه داری کنونی از آن غافل است و عاجز از جلوگیری از تبانی های مالی است.

بنابراین پاشنه آشیل نظام سرمایه داری موجود بازارهای مالی هستند که با ادغام های مالی بویژه با ضدوبندهای میان بازار پول و بازار به اصطلاح سرمایه، اقتصاد واقعی یعنی تولید و تجارت و کار را ملعبه قرون خواهی های ناعادلانه خود قراردادده اند و این همان نقصی است که سرمایه داری موجود از آن رنج می برد. لذا سرمایه داری نیازمند تکامل است و برای آن باید هزینه اصلاحات حقوقی آنرا بپردازد. اما متاسفانه وقتی سخن از تغییرات حقوقی می شوند، تصور بر این است که به قانون جدید نیاز است، حال آنکه حقوق اساسا امری اجتماعی است و نه سیاسی، لذا بتدریج هر حقوق اجتماعی وقتی با خواست وارده بخش فعالی از جامعه تلاقی کند به عرصه سیاسی کشیده می شود پس مشکل از جامعه سرمایه داری آمریکا است که به حقوق جدید بسیار محافظه کارانه می اندیشد و نمی خواهد باور کند که حقوق کار فرمایان بخش واقعی اقتصاد و کارگران جهان با زیاده خواهی های فعالین بازارهای مالی آسیب فراوان دیده است و حق ها پایمال شده است، بنابراین یا باید بازارهای مالی

حذف شود و یا آن که بازارهای مالی نه بواسطه مقررات و قوانین بلکه با پذیرش حق ها تغییر مسیر دهد. هنگامی که بانکداران و سهام داران بورس اوراق بها دار بانقض قوانین عدالت با استفاده از انحصار مالی که سرمایه داری کنونی بر آن چشم فرو بسته است به حیات شروانه خود ادامه می دهد، آیا تفکیک قاطع بازار پول از بازار سرمایه نیازی حقوقی برای تکامل سرمایه داری نیست؟ زیرا بحران ۱۱ سپتامبر و بحران مالی کنونی ریشه در بازار سرمایه دارد، چرا که وقتی بانک ها با ۲۵ درصد دارائی واقعی و ۷۵ درصد دارائی مالی همانند شرکت های صنعتی و تجاری می توانند سهام خود را در بازار سرمایه (بورس) عرضه کنند، آیا وال استریت و بورس نیویورک باز بچه دست بانکداران و سهام داران عمده بازار سرمایه نخواهند بود؟ آیا سرمایه داری موجود با ساز و کار مالی فعلی درکی از حقوق نیازمندان دارد؟ آیا در این صورت عرضه: قلابی، تقاضا: مصنوعی و قیمت ها کاذب نیست؟ بله کارگزاران وال استریت، آنها نقطه اتحاد بازار پول و بازار سرمایه یعنی میلیاردرهای انحصارگر هستند. بنابراین قوانین بازار پول و بازار سرمایه نیاز به اصلاحات اساسی دارد. رونالد دورکین حقوق دان پر آوازه آمریکایی با کتابی تحت عنوان حق ها را جدی بگیریم در دنیا شناخته شد، بله باید حق ها را جدی بگیریم و گرنه انقلاب بیخ گوش سرمایه داری است!